



گپ و گفت

ضمیمه نوجوان

شماره ۴۰ ■ ۲۷ آذر ۱۳۹۹

نوجوان
بازمانده

قشنگ‌ترین حس دنیا

همیشه سعی کردم جوری رفتار کنم که طاه‌ها خودش یک مسیری رو انتخاب کنه و پاییند باشه. یادمه اربعین به همراه طاه‌ها به زیارت آقا ابا عبد... رفته بودیم و من اصلا از مستحبات و واجبات حرفی نزده بودم تا این‌که به طاه‌ها گفتم، میرم زیارت و برمی‌گردم.

بعد از نیم ساعت که برگشتم دیدم طاه‌ها مشغول نماز به نیابت پدر بزرگش، با این‌که من اصلا حرفی نزده بودم، انتظار چنین تصویری از نوجوونی طاه‌ها نداشتم و به شدت این لحظه برای من شیرین بود و همیشه در خاطر من ماندگار.

مدرک یا مهارت؟

نوجوان این نسل می‌گه نمی‌خوام درس بخونم و می‌خوام یک مهارتی رو یاد بگیرم. به نظرم تا حدودی خوبه. مشکل آموزش و پرورش اینجاست که به میمون می‌گه شنا کن، به مار می‌گه شنا کن، به لاک‌پشت هم می‌گه شنا کن و می‌گه هرکسی زودتر شنا کرد ۲۰ می‌گیره. البته دور از جون بچه‌ها فقط مثال زدم که حرفم معلوم شه.

اصلا با خودمون شوخی می‌کنم و می‌گم یکی هست مثل شما که ماهیه و باید شنا کنه ولی یکی دیگم هست به نام مجید خسروانجم که می‌مونه و باید از درخت بالا بیره و باید راه دیگه‌ای رو طی کنه. به نظرم خوب میشه اگه آموزش و پرورش هفته‌ای یک بار به بچه‌ها بگه اصلا پرید شیر بدوشید یا گل بکارید یا حتی فیلم کوتاه بسازید. من معتقدم اگه آموزش و پرورش به این شکل عمل کنه و مهارت یاد بچه‌ها بده، اون هم به هرکس چیزی که توش استعداد داره؛ آینده این نسل بهتر هم خواهد شد و هرکسی راه خودش رو پیدا می‌کنه.

نسل مستند!

بارها گفتم این نسل با نسل من خیلی فرق داره. خب من افتخار این رو داشتم که با ده هشتادی‌ها کلاس داشته باشم. نوجوون امروز با اولین برخورد و اولین روز تدریس سریع می‌گه لطفا سندش رو به ما بگید! من خودم به‌شخصه از این یک کلمه حرف، به شدت سرشوق میام که چقدر خوبه نوجوون این نسل هر چیزی رو نمی‌پذیره و باید حتما سند تحویلش بدی. تازه بعد از تحویل دادن سند باید تحلیل و بررسی اش کنه و معتقدم همین نوجوونا هستند که فردای این مرز و بوم رو می‌سازن و حتی باید گفت همین الان هم دارن می‌سازن و از همین الان، نسل جدید داره با بهترین شکل کار تولید می‌کنه و بهترین کارها رو ارائه می‌کنه. در صورتی که وقتی ما نوجوان بودیم مدام با خودمون می‌گفتم خب بذار ببینیم آینده چی میشه! و هیچ وقت در روزگار نوجوانی دست به کار نشدیم و چیزی رو پیش نبردیم و چیزی رو خلق نکردیم.

نقد منصفانه

اما خوبیاشون رو گفتم باید به نقد دوستانه و منصفانه هم بکنم. به نظرم یکی از اساسی‌ترین ایراد این نسل، اینه که خودش نیست. مثلاً رفیق خودش رو می‌بینه که جور دیگه‌ای زندگی می‌کنه یا حتی خیلی از اطرافیان‌ش دارن به سمت دیگه‌ای میرن؛ حالا این نوجوون باید بپذیره که در اقلیت باشه و زندگی خوشگل و خوبی داشته باشه یا کلانمی‌پذیره و میره به سمت دیگه‌ای. متأسفانه آمار مواد مخدر روز به روز بیشتر میشه. چرا؟ چون نوجوون این نسل مدام می‌گه من می‌خوام بزرگ بشم، من می‌خوام قوی باشم که یکی از دلایلش رفتار بزرگ‌ترها میتونه باشه و همه چیز مربوط میشه به بزرگ‌ترها و خانواده‌ها.

خطاب به دهه هشتادیا

به نظرم نوجوون بودن شغل سختیه اما یک چیزی رو در نظر بگیرید که بدونید برای چی اصلا زنده‌اید و چه شغلی رو خدا برات در نظر گرفته و الان چه وظیفه‌ای داری تا همین وظیفه رو به بهترین شکل ممکن انجام بدی.

من مجید خسروانجم تنها حسرت‌م در دوران نوجوانی ام اینه که چرا تنبلی کردم! می‌خوام به همه نوجوونا بگم تا می‌تونید وظیفه خودتون رو به بهترین شکل ممکن

انجام بدید و تنبلی نکنید. نوجوون‌های دهه هشتادی کم تنبلی می‌کنن اما همین اندازه هم نداشته باشید. تصمیم بگیرید هر کاری رو به بهترین شکل ممکن انجام بدید. اگه درس خوندن رو دوست دارید به بهترین شکل ممکن، اگه یک مهارتی رو دوست دارید به بهترین شکل ممکن، هر کاری رو بهترین و عالی‌ترین شکل ممکن انجام بدید. من به این نسل ایمان و باور دارم و مطمئنم آینده با وجود شما خیلی روشن‌تره.

یادداشت

ارثیه پدری!



روی دلسوزیه. ولی حالا که به فرصت برای درد دل هست بد نیست این رو بگم که: پدر خوبم! چرا؟ واقعا چرا من روز جمعه نمی‌تونم کل روز بشینم پای بازی و باید باشم درس بخونم؟ آخه پدر من، به روز جمعه‌س دیگه!

به هر حال هر خونه‌ای قوانینی داره و این قانون توی خونه ما هست. با وجود این اگه بخوام توی سه کلمه بابام رو تعریف کنم می‌گم: پدر باحال و پایه.

خوبی بابا مجید اینه که درباره آینده هیچ فشاری به من نیماه. و راستش خیلی کاری نداره که قراره چه شغلی داشته باشم. ولی همیشه می‌گه هر کاری که داشتی، باید توی اون کار موفق باشی؛ که خب حرف بدی هم نیست.

طبیعتاً برای همه مهمه که بدونن چقدر بابام منو درک می‌کنه و در این زمینه باید بگم خوشبختانه بابا مجید، خیلی درکم می‌کنه ولی بالاخره تفاوت سنی مون نمی‌ذاره عین هم فکر کنیم. البته شباهت‌هایی هم به همدیگه داریم. مثلاً همه بهم می‌گن مثل بابات حرف می‌زنی و خیلی جوابایی که به سوالاتی مختلف میدی شبیه باباته. نمی‌دونم شاید حاضرجوابی ارثی باشه.

با وجود این شباهت، ولی خب بحث هم کم نداشتم. اگه بخوام به موضوع بگم که سرش خیلی باهم بحث داریم، درسه. بابا همیشه حرفش اینه که با هر درسی هر کاری خواستی بکن، ولی نمره زبانت نباید کمتر از ۲۰ بشه. البته می‌دونم از

اما تا یادم نرفته بگم که یکی دیگه از خصوصیات مشترک من و بابام، محکم سر حرفمون موندن؛ چه درست چه غلط. انقد رو حرفمون می‌مونیم که به نتیجه برسه و سر همینم بارها شده که بابا به چیز می‌گه من به چیز دیگه. راستشو بخواید این اتفاق انقد زیاد بینمون می‌افته که بخوام تعریف کنم باید تا ساعت‌ها براتون حرف بنویسم. بالاخره پدر است دیگر. (آیکون خنده)